

درآمدی بر تشبیهات حرفی

ملیحه مهدوی

عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
خلاصه

درآمدی بر تشبیهات حرفی، مقاله‌ای است در باب چگونگی استفاده از حروف الفبا و مضامین و مفاهیم نمادین آن‌ها در تشبیهات شعر پارسی. نگارنده در این مختصر سعی کرده است با استناد به متون منظوم ادب پارسی، مفاهیم نمادین حروف الفبا را که در حکم مثبته به یک تشبیه ذکر شده‌اند بیان نموده، شواهدی برای هر یک از آن مفاهیم ارائه دهد. امید است با یاری خداوند و به مدد بخت کارساز در آینده‌ای نه چندان دور، مفضل و مشروح، این بحث را چنانکه بایسته است، کامل نماید.

درآمد

تشبیه از کارآمدترین ابزار خیال‌آفرینی و تصویرگری شاعران است. به یاری تشبیه می‌توان مافی‌الضمیر را به بهترین وجه به تصویر کشید، آسمان را به زمین پیوند زد و میان موجودات و اشیاء پیوندی برقرار کرد که ذهن انسان در خارج از دنیای تشبیه به آن دست نمی‌یابد.

شاعر باریک بین و خوش قریحه از هر چیز و همه چیز از عناصر عالم طبیعت؛ یعنی سنگ و حیوان و گیاه و ... گرفته تا دست ساخت آدمیان و حتی مفاهیم مجرد؛ چون اعداد، حروف و ... یاری می‌جوید تا مشبّه خویش را به گونه‌ای معرفی کند که شنونده و خواننده دریافت روشن و دقیق و زیبایی از این تشبیه به دست آورد.

از جمله تصویرگری‌های یک شاعر در مانند کردن چیزی یا شخصی به چیز یا شخص دیگر این است که حروف الفبای فارسی را گاه در حکم مشبّه و گاه در حکم مشبّه‌به یک تشبیه ذکر می‌کند و از این راه نکته‌های بدیع و شگرفی آفریده، خواننده را به شگفتی و تحسین وامی‌دارد.

نگارنده در این مختصر به بحث درباره آن دسته از تشبیهات حرفی می‌پردازد که حروف الفبای فارسی مشبّه به یک تشبیه قرار می‌گیرد. این قسم تشبیه، خود دوگونه است:

۱. مشبّه و مشبّه‌به هر دو از حروف الفبا هستند، مانند:

گاه تاج از سر همی انداخت شین برسان سین گاه پیشم سرنگون می‌شد الف مانند لا^(۱)

از عشق گردون مؤتلف، بی‌عشق اختر متخلف از عشق گشته دال الف، بی‌عشق الف چون دال ها^(۲)

گر ز کلک سحرسازت نقطه‌ای گیرد الف پشت از او بار معنی خم شود مانند دال^(۳)

۲. مشبّه انسان یا چیزی غیر از حروف است و مشبّه به از حروف الفباست :

طبق بررسی‌های به عمل آمده و مطابق شواهد موجود این دسته از تشبیهات حرفی را به اعتبار وجه شبه، به سه دسته می‌توان تقسیم نمود :

الف (جایگاه و موضع حرف در یک کلمه علت تشبیه بوده است :

فتاده است دلم در میان خون چون واو کشیده زلف تو در کنار جان چون جیم (۴)

که «واو» حرف وسط واژه «خون» است و «جیم» نخستین حرف واژه «جان».

مرا واجب کند که من برون آیم چو گل از تن

که عمرم شد به شصت و من چو سین و شین در این ششم (۵)

ب (شکل ظاهری حروف الفبا موجب تشبیه شده است :

زلف سیهش به شکل جیمی قدش چو الف دهن چو میمی (۶)

همان طور که ملاحظه می‌شود شکل ظاهری «ج» و «ا» و «م» یعنی خمیدگی، راستی و تنگی و مدور بودن به ترتیب وجه شبه زلف، قد و دهان به شمار می‌آید و چنین است بیت زیر :

هم چو جیم و دال و را و قاف و عین و لام و نون از الف تا یا دگرها مانده در پیشم دوتا (۷)

خمیدگی و شکل ظاهری حروف ذکر شده وجه شبه این تشبیه است.

ج (هم شکل ظاهری حروف مورد توجه شاعر است و هم جایگاه و موضع حرف در یک واژه، مانند :

آن زلف هم چو دال بین بر کنار دل و آن قد چون الف بنگر در میان جان (۸)

چنان استاده‌ام پیش و پس طعن که استاده است الف‌های «اطعنا» (۹)

قسم دوم، یعنی توجه به شکل ظاهری حروف و ساختن مفاهیم کنایی با توجه به ظاهر حرف، بیش از دیگر موارد، توجه شاعران را به خود معطوف داشته است. نگارنده در این بخش به بررسی هر یک از حروف که در جایگاه مشبّه به قرار گرفته‌اند، می‌پردازد و وجوه مشابهت آن‌ها را با مشبّه بیان می‌نماید:

الف (= ۱)

نخستین حرف از حروف الفبای فارسی، در حساب جمل برابر عدد یک و در تقویم نجومی نمودار برج ثور و نشان روز یک شنبه است. (۱۰) این حرف در شعر شاعران پارسی زبان مفاهیم کنایی بسیاری را به خود اختصاص داده است. شاعر مشبّه خود را از جهات گوناگونی به «الف» مانند می‌کند. برخی از این جهات عبارت است از:

الف) تشبیه قد و قامت به الف از جهت راستی و اعتدال:

آفتاب است آن پری رخ یا ملایک یا بشیرم انانی و صفات دیگر قامت است آن یا قیامت یا الف یا نیشکر (۱۱)

بید طبری را کند از امر تو بلبل و صف الف قامت ممدوده حمرا (۱۲)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم (۱۳)

تا به بالا تو راست چون الفی ما چو لامیم در میان بلا (۱۴)

در مصراع اول، شاعر قد را از جهت راستی به الف تشبیه نموده و شکل ظاهری این حرف را در نظر داشته است، لیکن در مصراع دوم هم جایگاه حرف و هم شکل ظاهری آن مورد توجه شاعر بوده است و بیت این گونه قابل تاویل است که ما به سبب عشقِ قد چون الفِ تو، مانند لام خمیده‌ایم و در میان بلا و اندوه به سر برده، رنج و غم از هر سو ما را در بر گرفته است.

گر الف را حرکت نیست چرات الف قد تو شیرین حرکات (۱۵)

گر بینی دهن تنگ و قد یار کمال! بوسه‌ده خواه و بگو: صفروالف ده باشد (۱۶)

«صفر» در این بیت مشبّه به دهان و «الف» مشبّه به قد است.

دل فال زد به رندی نام قدت برآمد کار صواب باشد هر جا الف بر آید (۱۷)

الف قد تو آن روز بزد راه کمال که به مکتب الف و بی بنوشت استاد (۱۸)

قد است آن یا الف یا سرو سیمین بگویم راست هم آنی و هم این (۱۹)

شوخ الف قد من هر گه کمان کشیدی پنداشتم خدنگی در خانه کمان است (۲۰)

پیش‌تر زان که دهد خامه به دستش استاد الف قامت او مشق قیامت می‌کرد (۲۱)

الف قدی که منم سینه چالاک بالایش سپهر سبزه خوابیده است در پایش (۲۲)

ب (تشبیه کمر و میان به الف از جهت باریکی :

(۲۳) حرف کمرت هم چو الف هیچ ندارد زیرا که تورا چون الف افتادمیانی

(۲۴) تورا میان الف است و الف ندارد هیچ که من و رای الف هیچ در کمر دیدم

ج (تشبیه مشبه به الف از جهت فقر و مسکنت :

(۲۵) چون الف آراسته مجلسی هیچ نداری چو الف مفلسی

هر ذره که در مسام ارضی است او را بر خویش طول و عرضی است
لیکن بر کوه قاف پیکر هم چون الف است هیچ در بر (۲۶)

(۲۷) گفتم به قدش : هیچ نداری سوی ما میل گفتا که : بلی من القم هیچ ندارم

به رهگذر قد یار دیدم از ناگاه کدام الف که ز لطفش الف ندارد هیچ
کدام قد الفی بود در میانه راه به طبع راست از این حرف شد کسی آگاه (۲۸)

«الف هیچ ندارد» کنایه از درویشی است. در زمان‌های پیشین برای شناساندن الفبا به کودکان، رسم بود که معلم می‌گفت: «با» یکی به زیر دارد، «تا» دو تابه سر دارد، «الف» هیچ ندارد. به تدریج عبارت «الف هیچ ندارد» در ضرب‌المثل مفهوم درویشی و فقر پذیرفته است. (۲۹)

د (تشبیه مشبه به الف از جهت تنهایی :

ز هر چه زیب جهان است و هر که ز اهل جهان مرا چو صفر تهی دار و چون الف تنها (۳۰)

چون صفر و الف تهی و تنها چون تیر و قلم نحیف و عریان (۳۱)

ه) تشبیه مشبّه به الف از جهت ابتادگی و پایداری :

تا غمت هم چو الف در دل ما جا کرده دل ما ترک هوای غم هر جا کرده (۳۲)

پیش طبعش الف ندارد چیزی از حرف استقامت (۳۳)

و) تشبیه مشبّه به الف از جهت راستگرداری :

هم چو الف راست به عهد و وفا اول و آخر شده بر انبیا (۳۴)

ز) تشبیه مشبّه به الف از جهت غرور :

ای چو الف عاشق بالای خویش الف تو با وحشت سودای خویش (۳۵)

ح) تشبیه مشبّه به الف از جهت سربلندی و عزت :

ای نیزه شاه ای قلم تخته نصرت از نقطه دولت الف عز و علایی (۳۶)

تا جدایی ز این و آن بر سر نشینی چون الف چون پیوستی به پایان اوقتی هم در زمان (۳۷)

ط) تشبیه مشبّه به الف داغ :

«الف زخم» یا «الف داغ» کنایه از زخمی است که به صورت الف است . در برخی سرزمین ها قلندران و

سوگواران و عاشقان زخمی مانند الف بر سینه می‌کشند. شاعر در ابیات زیر به این رسم اشاره می‌کند:

تو که بر سینه می‌کشی از جلوه سرو آه از آن روز که آن قامت دل جو بینی (۳۸)

خلوت فانوس جای شمع عالم سوز نیست این الف بر سینه پروانه می‌باید کشید (۳۹)

گریبان چاکسی عشاق از ذوق فنا باشد الف بر سینه گندم ز شوق آسیا باشد (۴۰)

در بیت فوق صائب، گندم را گریبان چاکسی تصور کرده است که زخمی چون الف بر سینه دارد.

حلقه‌های دیده بینندگان زنجیر شد چون الف داغ بتان شد جامه پیری مرا (۴۱)

به پیش هر الف زخم، صقر داغ نهادند ستم‌کشان چو جفای تو حساب نوشتند (۴۲)

کلیم از یک الف زخمش چه شرح شکوه می‌خوانی سخن کوتاه کن، تا کی ز حرفی داستان بستن (۴۳)

ی) تشبیه مشبّه به الف سوزنی:

حکیم خاقانی که همواره تصویرگری‌های شگفت و بدیعی با حروف الفبا می‌آفریند، نیزه ممدوح خود را به الف سوزنی (الف سوزنی شکل) تشبیه کرده است:

چون الف سوزنی نیزه و بنیاد کفر چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب (۴۴)

ک) تشبیه مشبّه به الف کوفی:

- معروف به بی سیمی مشهور به بی تانی هم چون الف کوفی از عوری و عربانی (۴۵)
- نزد رئیس چون الف کوفی آدمم چون دال سرفکننده خجل سار می روم (۴۶)
- دستگهم بین چو کف صوفیان قامت من چون الف کوفیان (۴۷)

توضیح اینکه الف کوفی کنایه از هر چیز ناتوان و خمیده است .

ل (تشبیه مشبه به الف وصل :

«الف وصل» الفی است که به لفظ در نمی آید . حکیم خاقانی مشبه را از جهت خواری به «الف وصل» مانند کرده است :

- بدان که چون الف وصل باشم از خواری که نام نبود و بینند خلق دیدارم (۴۸)
- چه گویم از الف وصل تو که هیچ نداشت من این که هیچ نداشت از همه بتر دیدم (۴۹)

«الف وصل» هم می تواند اضافه تشبیهی باشد و هم در مقابل «الف اصل» (= الفی که هم مکتوب است و هم ملفوظ) .

با (= ب)

دومین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر عدد «دو» و در تقویم نجومی نمودار برج جوزاست و علامت روز دوشنبه . (۵۰) حرف «ب» از حرفی است که در موارد بسیار اندک مورد توجه برخی از شاعران قرار گرفته است به قرار ذیل :

الف) تشبیه لب به «ب»:

هر زمان گویی سنایی کیست خیز اندر نگر
هم سنا و هم سنایی را در آن صورت بین
خود سنایی او بود چون بتگری زیرا بر اوست
لب چو «با» قامت «الف» ابرو چون «نون» دندان چو «سین» (۵۱)

ب) تشبیه مشبه به «ب» از جهت تواضع:

ای چو الف عاشق بالای خویش
گر الفی مرغ پرافکنده باش
الف تو با وحشت سودای خویش
ورنه چو «بی» حرف سرافکنده باش (۵۲)

جیم (= ج)

حرف ششم از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر با عدد سه و در تقویم نجومی نشان برج
سرطان و علامت روز سه شنبه است. (۵۳) شاعران مشبه را از جهت خمیدگی، تواضع و شرمساری و ...
به جیم مانند کرده اند به قرار ذیل:

الف) تشبیه زلف به جیم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده است (۵۴)

بالای تو چون سرو روان است به بستان
چشمان تو چون نرگس و زلف تو چو جیم است (۵۵)

قرار و صبر به یک باره از دلم به ریود
قرار ما زد و زلف چو جیم خواهد بود (۵۶)

دماغ جان چو معطر شدم ز باد صبا یقین شدم که پراکنده گشت زلف چو جیم (۵۷)

بازم از سودای عشقت مت و شیدا کرده‌ای زان دو چشم هم‌چو نرگس‌زان دوزلف هم‌چو جیم (۵۸)

ب (تشبیه موی بناگوش (صدغه) به جیم :

صدت فی بغداد ظیباً قد الف صدغه جیم و ذا قد الف (۵۹)

در مصراع دوم موی بناگوش (= صدغه) به حرف جیم مانند شده است و قد محبوب به الف .

ج (تشبیه قد و پشت خمیده به جیم :

پشت خصمت چو جیم باد و جهان بر دلش تنگ تر از حلقه میم (۶۰)

د (تشبیه گردن قمری به جیم :

گردن هر قمری معدن جیمی ز مشک دیده هر کیککی مکن میمی زدم (۶۱)

گردن قمری به «جیم» و چشم کیک به «میم» تشبیه شده است .

ه (تشبیه مشبه به جیم از جهت تواضع و شرمساری :

یماندی الف استوارش تا به ابد ز شرم رای تو در پیش درفکنده چو جیم (۶۲)

الف مباح ز ابجد که سرکشی دارد مباح بی دوسر چو جیم باش چو جیم (۶۳)

خدایگانا دور از درت چنان خجلم که سر ز زیر به بالا نمی‌کنم چو جیم (۶۴)

و تشبیه مشبه به جیم از جهت اندوه و دل شکستگی :

مرا ز لوح وجود این دو حرف موجود است دل شکسته چو جیم و قد خمیده چو لام (۶۵)

حا (= ح)

هشتمین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر با عدد هشت و در تقویم نجومی نمودار برج قوس است. (۶۶) این حرف از حروفی است که شاعران بسیار اندک از آن در تشبیه استفاده نموده‌اند. خواجوی کرمانی، زلف محبوب خود را به «حا» مانند کرده است :

شکل گیسو و دهان تو به صورت «حامیم» حرف منشور جلال تو به معنی «ظاهاه» است (۶۷)

شاعر گیسو را به «حا» و دهان را به «میم» مانند کرده است. لیکن با توجه به آنکه «حم» و «طه» از حروف مقطعه قرآن کریم‌اند، خواجوی کرمانی، در نهایت هنرمندی از ترکیب «حامیم» ایهام تناسب زیبایی آفریده است.

دال (= د)

حرف دهم از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر عدد چهار و در تقویم نجومی نشانه

برج اسد و نمودار عطارد است. (۶۸) در شعر فارسی و در تشبیه بیش‌تر از جهت خمیدگی مورد توجه شاعران قرار گرفته است. به قرار ذیل:

الف) تشبیه زلف مجعد و خمیده:

دجله ز زلفش مشک دم زلفش چو دال دجله خم
نازک تنش چون دجله هم کش‌کش خرامان دیده‌ام (۶۹)

مکن آن زلف را چو دال مکن با دل غمگنان جدال مکن (۷۰)

هزار صومعه ویران کند به یک ساعت چو حلقه‌های سرزلف جیم و دال کند (۷۱)

دور باد از دال زلفت دست ما سوداییان تا کسی انگشت بر حرف تو نتواند نهاد (۷۲)

برآمد اول خط زلف سرکش تو به یادم بشارت است به دولت چو حرف دال برآید (۷۳)

ناکرده قلم سر زلفت کجا کشیدم دال است زلف تو نتوان بی قلم کشید (۷۴)

زلفت تو خواهم به نفاؤل گرفت دال گرفتند مبارک به فال (۷۵)

کمال آن زلف دانست و خیال است چنان دالی به انگشتان کشیدن (۷۶)

طیب احوال من برسید. گفتم: زلف او دال است

گر اهل حکمت است او را همین یک حرف بس باشد (۷۷)

«زلف او دال است» دو معنی را به ذهن متبادر می‌کند :

۱. زلف او مانند حرف «د» خمیده است .

۲. زلف او دال (= راهنما) است بر چگونگی حال من ، و حال من ، مدلول زلف اوست ، یعنی حالی است تباه و آشفته .

ب) تشبیه قد و پشت خمیده :

دست طمع کرد میان تو را پیش شه و میرد و تا هم چو دال (۷۸)

ای خواجه از این باز و از این مار حذر کن زیرا الف پشت تو زین هاست شده دال (۷۹)

نشان شیر در تقویم «دال» آمد از آن معنی

هر آن عاشق که شد چون شیرقد چون دال خم سازد (۸۰)

گرداند او به دست شب و روز و ماه و سال چون دال منحنی الف مستقیم ما (۸۱)

ماهی که قاف تا قاف از عکس اوست روشن چون روی تو بدیده پشتی چو دال کرده (۸۲)

در وصل تو چون الف قدم بود و امروز زهجر هم چو دالم (۸۳)

چون الف بود مرا قامت زیبا و کنون پشت امید من از بار فراق دال است (۸۴)

کاین فلک منحنی سالخورد قد الف وار مرا دال کرد (۸۵)

قد فلک‌ها چو دال از پی تعظیم نوست با قد هم چون الف بر سر جولان تویی (۸۶)

ج (نمونه‌های دیگر تشبیه به «دال» از جهت خمیدگی :

امسال بیفزود تو را دامن پیشین زیرا که الف بودی و امسال چو دالی (۸۷)

آزاد شوی چون الف اگر چند امروز به زیر طمع چو دالی (۸۸)

این میان را بسته اندر راه معنی چون الف و آن شده بی شک زدعوی‌های بی معنی چو دال (۸۹)

قدها چو تیر بوده گشته در هجران کمان اشک خون آلود گشت و جمله دل‌ها دال‌ها (۹۰)

را (= ر)

دوازدهمین حرف از حروف الفبای فارسی ، در حساب جمل برابر عدد دویست و در تقویم نجومی علامت قمر است . (۹۱) سلمان ساوجی ، «خط رخسار محبوب خود را به «ر» تشبیه کرده است :

استواری رای خط او اگر بسیند الف از خجالت زین سبب سریش دارد هم چو جیم (۹۲)

سین (= س)

پانزدهمین حرف از حروف الفبای فارسی ، در حساب جمل معادل عدد شصت و در تقویم نجومی نمودار شمس است . (۹۳) شاعران گاه مو و گاه دندان را به «سین» تشبیه می‌کنند و

گاهی نیز چیزی را از جهت داشتن رخنه و شکاف و غیره به این حرف مانند می‌نمایند ، چنانکه در ذیل آمده است :

الف) تشبیه زلف به سین :

رخ او لوح سیمین است و بی‌نوک قلم زلفش به گرد لوح سیمینش ز عنبر جیم و سین دارد (۹۴)

جهان سوزی ، دل افروزی که دارد از پی فتنه زشکر بر قمر میمی زسنبل بر سمن سینی (۹۵)

ب) تشبیه دندان به سین :

به آب زر نتواند کشید چون تو الف به سیم حل ننویسد مثال ثغر تو سین (۹۶)

دندان و لب چو سین و میمش این نادره بین که جز شکر نیست (۹۷)

زمزم آنک چون دهانی آب حیوان در گلو و آن دهان را میم لب چون سین دندان آمده (۹۸)

بیستم حرص را چشم و شکستم از را دندان چو میم اندر خط کاتب، چو سین در حرف دیوانی (۹۹)

تشبیه ملفوف چشم حرص به «میم» و دندان از به «سین» در بیت مشهود است . توضیح این نکته نیز لازم است که در عهد گذشته ، حروف دیوانی ، شکسته نوشته می‌شده است و سین را بدون دندانه می‌نوشتند .

قد اعداز عنا خفته همی دار چو لام دل حاد به غم رخنه همی دار چو سین (۱۰۰)

- در خاره فتد عقدها چو عین در پشته فتد رخنه‌ها چو سین (۱۰۱)
- سد دشمنش رخنه چون دندان سین پشت حاسد کوز چون بالای دال (۱۰۲)
- چون در اسد رسیدی چون سنبله سنان کش از ضربت الف سان کردی چو سین و دالش (۱۰۳)
- عاشقان در مکتبت بر لام و بیسی کرده دندان تیز هم چون سین همه (۱۰۴)

بدیهی است مراد از «لام و بی» لب است.

شین (= ش)

دوازدهمین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل معادل عدد سی صد است. این حرف در شعر برخی از شاعران نماد تاج داری و ثروتمندی است:

ای زیم تو مقوس پشت حسادت چو نون وای زجاه تو متوج فرق احبابت چو شین (۱۰۵)

با شین شهی آمد از عدم زان تا جور آمد چو حرف شین (۱۰۶)

در بیت زیر شاعر به دلیل وجود نقطه بر روی حرف «شین» آن را منقش فرض نموده و مشبّه را به این حرف مانند کرده است:

شد ز اندیشه مقوس خصمانش چو نون شد به خونابه منقش روی حسادش چو سین (۱۰۷)

عین (= ع)

بیت و یکمین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر با عدد هفتاد است. در شعر فارسی از نظر شکل ظاهری و خمیدگی مورد توجه قرار گرفته و شاعران ما؛ چشم و نعل اسب ممدوح و خندانی و گشاده لب بودن مشبه را به عین مانند کرده‌اند، به قرار ذیل:

الف) تشبیه چشم به عین:

عسین منعل عبهرت مفتوح جیم مجرور طزه‌ات مکسور (۱۰۸)

ب) تشبیه ماه به عین:

بر چرخ بگشاده کمین، داغش نهاده بر سرین
ها عین عید آنک بین بر چرخ دوار آمده (۱۰۹)

مراد از «عین عید» ماه است. چنانکه در بیت زیر آمده است:

گرته شب از عین عید ساخت طلسمی به خم
عین منعل چراست در خط مغرب به خم (۱۱۰)

عین منعل، عین تنها (=ع) است که به شکل نعل نوشته می‌شود و در بیت فوق استعاره از ماه نو است.

روز الف بود که والا دبیر

جیم زیادت شده بر میم و ذال
و آمده چون عین منعل هلال (۱۱۱)

بر مه از نورخ خسور آسمان بالای قاف
شکل عینی می‌کشدکان عین بر عیداست دال (۱۱۲)

ج) تشبیه نعل اسب به عین :

آن که ز تأثیر عین نعل سمندش قلعه بد خواه رخنه چو سین است (۱۱۳)

د) تشبیه مشبه به عین از جهت گشاده لبی و خندانی :

ناصر تو دارد از شادی و دولت روز و شب حاسد تو دارد از زاری و محنت ماه و سال
لب گشاده هم چو عین و تاج بر سر هم چو شین سر فکنده هم چو جیم و قد خمیده هم چو دال (۱۱۴)

غین (= غ)

حرف بیست و دوم از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل معادل عدد هزار است. در مصراع دوم بیت زیر مشبه به «غین» تشبیه شده است و وجه شبه گرانباری است، چرا که حرف «عین» یک نقطه گرفته و به «غین» بدل شده است و شاعر هم نقطه «غ» را در نظر دارد و هم بار عددی آن را که معادل هزار در الفبای ابجدی است :

بر عین غین گشته ز خجلت ز عین مال چون حرف غین بین که گرانبار می روم (۱۱۵)

قاف (= ق)

حروف بیست و چهارم از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل معادل عدد صد است. نگاه شاعر مشبه خود را از جهت خمیدگی به قاف تشبیه کرده است :

چون در میان عشق چو شین اندر آمدی چون عین و قاف باش همه ساله پشت توز (۱۱۵)

در مصراع اول موضع حرف ، وجه شبه قرار گرفته است و «شین» حرف میاتین واژه «عشق» است .

کاف (= ک)

بیست و پنجمین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر عدد بیست است . معمولاً شاعران مشبه خود را از نظر خمیدگی و دل تنگی به کاف تشبیه می‌کنند ، چنانکه در زیر آمده است :

الف (تشبیه زلف به کاف :

محققّت نشود سر کاف و نون خواجو مگر ز زلف چو کاف و خط سیاه چو نون (۱۱۶)

کاف و نون پیش من آن است که خود ممکن نیست مگر آن زلف چو کاف و خم ابروی چو نون (۱۱۷)

ب (تشبیه مشبه به کاف از جهت خمیدگی و دل تنگی :

از هجر دو تا چو لام گشتیم دل تنگ ز غم چو کاف کوفی (۱۱۸)

با تو چه گویم که تو در غم نان مانده‌ای پشت خمی همچو لام تنگ دلی همچو کاف (۱۱۹)

مرا از کاف و نون آورد در دام از آن هیبت دو تا چون کاف و نونم (۱۲۰)

لام (= ل)

حرف بیست و هفتم از حروف الفبای فارسی و معادل عدد سی در حساب جمل و در فرهنگ نجومی

نمودار زحل است. (۱۲۱) در شعر فارسی و به هنگام تشبیه بیشتر از جهت شکل ظاهری و خمیدگی مورد توجه قرار گرفته است. این حرف کاربرد دیگری نیز در شعر فارسی دارد که بیان آن خالی از لطف نیست و آن اینکه از آرایه‌های زیبارویان قدیم یکی این بوده که صورت حرف لام را برای محبوبیت و زیبایی بر رخسار ترسیم می‌کردند و همچنین جهت دفع چشم زخم و یا قبول نزد مردم خطی به شکل «ل» از سپند سوخته و یا عنبر و مشک و جز آن بر پیشانی اطفال می‌کشیدند. (۱۲۲) در ابیات زیر به این رسم اشاره شده است:

سخت چون الف ندارد هیچ چه کسی از پی قبولش لام (۱۲۳)

ای حروف آفرینش را کمال تو الف وان گهش از لاجورد سرمدی بر چهره لام (۱۲۴)

هر روز دگر لام کسی از پی خوبی زین لام چه فایده که الف هیچ ندارد (۱۲۵)

الف) تشبیه قد و پشت خمیده به لام:

زین قد چو تیر و الف چه لافی کاین زود شود چون کمان و چو لام (۱۲۶)

کسی کاو الف نیست با آل تو همه ساله چون لام پشتش دوتاست (۱۲۷)

«کسی کاو الف نیست» یعنی کسی که صادق و دوستاندار تو نیست.

ب) نمونه‌های دیگر تشبیه مشبه به لام:

حکیم خاقانی که تشبیهات نادر و بدیعی با حروف الفبا آفریده است، دست و پای مرکبان رهوار کاروانی را که به سوی شهر مکه معظمه می‌رود، به لام الف (= لا) تشبیه کرده است:

چون صد هزار لام الف افتاده یک به یک از دور دست و پای نجیبان رهبرش (۱۲۸)

«لام الف» و یا «لام و الف» کنایه از چیز درهم پیچیده نیز هست.

میم (= م)

بیست و هشتمین حرف از حروف الفبای فارسی، در حساب جعل برابر عدد چهل و در تقویم نجومی نمودار روز (یوم) است. (۱۲۹) شاعران مشبه را از جهت خردی، تنگی و حتی تکدر به میم تشبیه می‌کنند، چنانکه در ذیل آمده است:

الف) تشبیه دهان به میم:

- عقیق میم شکلش سنگ در مشت که تا بر حرف او نهد کس انگشت (۱۳۰)
- دهان تنگ تو میم است گویی شکنج زلف تو جیم است گویی (۱۳۱)
- رخ از باغ سبک روحی نسیمی دهان از نقطه موهوم میمی (۱۳۲)
- شرح لب لعلت به زبان می‌توان داد و ز میم دهان تو نشان می‌توان داد
- میمی است دهان تو و مویی است میانت کس را خبر از موی میان می‌توان داد (۱۳۳)
- در چشم دلم روی تو چون بدر تمام است گویی که سواد دهنه حلقه میم است (۱۳۴)
- دلم ز درد فراق به جان رسید مگر غذای جان دهنی هم چو جیم خواهد بود (۱۳۵)

- گر خراج زلف و لعلت ملک جم باشد رواست
با دو زلف هم چو جیم و با دهان هم چو میم (۱۳۶)
- زلف او جیم است و جمشیدش کمینته بنده‌ای است
خاصه چون باشد دهان تنگ او مانند میم (۱۳۷)
- دهان تو میم است و بالای الف
خدا آفرید آن دو از بهر ما (۱۳۸)
- نیت خالی آن خیال زلف چون دال از درون
نیست بیرون آن دهان تنگ چون میم از ضمیر (۱۳۹)
- میم است غنچه او جان پای بند میمش
دال است طره او دل دستگیر دالش (۱۴۰)
- ب) تشبیه چشم به میم :
و ز سر ناوک اجل صورت بخت خصم را
دیده چو میم کاتبان کور شد از مکدری (۱۴۱)
- میم کاتب در لغت کنایه از کوری و نایبایی است.
- ج) تشبیه زلف به جیم :
زین سر زلفت که هست مملکت جم تو راست
زان که سر زلف تست بر صفت جیم و میم
گر سر زلف تو را باد پریشان کند
جیم در افتد به میم در افتد به جیم (۱۴۲)
- د) نمونه‌های دیگر :
دل چون بحر تو در معصیت و نرم چون موم
سنگ خارا است گه معذرت و تنگ چو میم (۱۴۳)

وان بهشت با فراخیی آسمان	نیست آن از بهر این‌ها ای رحیم
زانک از این‌ها خود تهی ماند بهشت	وربه تنگی نیست هم چون چشم میم (۱۴۴)
پشت او گوژ شد به گونه دال	دل او تنگ شد چو چشمه میم (۱۴۵)
بیاکه بر دل من کرده‌ای جهان فراخ	به قامت چو الف تنگ‌تر ز حلقه میم (۱۴۶)
ز قهر او شده کوه گران چو حلقه میم	ز خدمتش شده پشت فلک چو حلقه دال (۱۴۷)
چون الف چیزی ندارم ای کریم	جز دلی دل تنگ‌تر از چشم میم (۱۴۸)
از شوق لعلش دل شد چو میمی	و ز عشق زلفش قد شد چو دالی (۱۴۹)
یکی ز هجر دهانش دلی چو چشمه میم	یکی ز عشق میانش قدی چو چنبر دال (۱۵۰)

حرف «میم» در فرهنگ لغت و در برخی از ابیات مطوق (= طوق دار) نامیده شده است. مانند بیت زیر از حکیم خاقانی:

قومی مطوق اند به معنی چو حرف قوم مولع به نقش نسیم و مزور چو قلب کان (۱۵۱)

مراد از حرف قوم آخر این کلمه یعنی «میم» است که در لغت مطوق خوانده می‌شود. (۱۵۲)

نون (= ن)

بیست و نهمین حرف از حروف الفبای فارسی و در حساب جمل برابر عدد پنجاه است. این حرف

بیش تر از نظر خمیدگی مورد توجه شاعران قرار گرفته است چنانکه ابرو، زلف، خط رخسار و قامت خمیده را به نون مانند کرده اند. گاهی نیز شاعر ممدوح خود را از نظر اقتدار، تواضع و فروتنی و ... به این حرف مانند نموده است. به قرار ذیل:

الف) تشبیه زلف:

چاه باغ است تو را تا تو چنین فتنه
بر رخ چون گل و بر زلفک چون نونی (۱۵۳)

نشود رسته هر آن کس که ربوده است دلش
زلف چون نون و قد چون الف و جعد چو جیم (۱۵۴)

قاف تا قاف جهان یک سر بگشت
کاف کفر از زلف چون نون تو یافت (۱۵۵)

گفتم که دهانت چون الف هیچ ندارد
گفتی: بنگر طره چون نون شده من (۱۵۶)

ب) تشبیه ابرو:

عید من آن که هست خم ابروش هلال
بر عین عید ابروی چون نون اوست دال (۱۵۷)

قاف قد و نون ابروانت
بر تر ز تبارک است و نون است (۱۵۸)

تفسیر دو ابروی تو کان سوره نون است
پیوسته به محراب نگویم چه گویم (۱۵۹)

چون یاد آید آن ابروان در نمازم
نخوانم به محراب جز سوره نون (۱۶۰)

فزون ز ماه تو است ابرویت به صد خوبی
که صد بود چو بگیرند در حساب دو نون (۱۶۱)

مراد از «دو نون» دو ابرو است و از آنجا که در حساب جمل «ن» برابر عدد پنجاه است. «دو نون» معادل عدد صد می شود.

ج) تشبیه خط رخسار:

تو کلک منشی تقدیر بین بدان خوبی نهاده بر سر نون خط تو نقطه خال (۱۶۲)

د) تشبیه دهان:

دهان تنگ تو گویی که نون تنوین است که در حدیث در آید و لیک پیدا نیست (۱۶۳)

دهانش به ابرو به چشم من است چو میمی که در پیش نون آمده است (۱۶۴)

همین که نقش دهانش چو میم بندد چشم خیال ابروی او پیش من چو نون آید (۱۶۵)

ه) تشبیه عارض موزون:

نونی است کشیده عارض موزونش و آن خال معبر نقطی بر نونش (۱۶۶)

و) تشبیه قامت و پشت خمیده:

گر به گمانی ز بدی های او قامت چون نون منت بس گواش (۱۶۷)

گر نخواهی ای پسر تا خویش مجنون کنی

پشت پیش این و آن پس چون همی چون نون کنی (۱۶۸)

- خم زنون پشت تو هم در زمان بیرون شود
گر تو خم آرزو را از شکم بیرون کنی (۱۶۹)
- سروی بدی به قد و به رخ لاله
اکنون به رخ زیر و به قد نونی (۱۷۰)
- ز حکم قایل نون و القلم منازع تو
بریده سر چو قلم ، پشت گوژ چون نون باد (۱۷۱)
- حاسد دولت تو تا نبود نون چو الف
تن برهنه چو الف پشت دو تا چون نون باد (۱۷۲)
- مجنون چو نون خمیده قامت
کارش نگرفته استقامت (۱۷۳)
- وان قد الف مثال مجنون
خمیده زیار عشق چون نون (۱۷۴)
- تا درد تو را خرید عطار
قد الفش به سان نون گشت (۱۷۵)
- قد همه دلبران عالم
پیش الف قدت چو نون باد (۱۷۶)
- چو نون قامت در مکتب عشق
زنوک خامه لامی بر نیاید (۱۷۷)
- الف قامت ارزان که به صورت نون است
کاف و نون نکته‌ای از حرف معمای من است (۱۷۸)
- قامت نون و دل از غم شده چون حلقه میم
لیک بر حال دلم جیم سر زلف تو دال (۱۷۹)

در بیت فوق قامت از جهت خمیدگی به «نون»، دل از جهت تنگی و اندوه به «میم»، زلف از جهت خمیدگی به «جیم» مانند شده است. «دال» یا توجه به بیت به معنی گواه و شاهد است و مصراع دوم

این گونه قابل تاویل است ، که زلف جیم مانند تو بر حال دل من گواهی می دهد . در ضمن «دال» شکل ظاهری زلف را نیز به ذهن متبادر می کند .

نون شد قد هم چون الفم بی تو ولیکن بر حال پریشانی من زلف تو دال است (۱۸۰)

از آنجا که شاعران گاه زلف را از جهت خمیدگی به «دال» مانند می کنند در بیت فوق «دال» ایهام دارد ، هم مشبّه به زلف است و هم به معنی شاهد و ناظر ، ظاهراً شاعر بر آن است که بگوید : زلف هم چون دال تو (= زلف خمیده تو) گواه حال پریشان من است .

از وصال چون الف بودم کنون در فراق پست من نون می شود (۱۸۱)

قد بختم چون الف بود از وصال دلیرا مدتی شد تا زهجر روی تو چون نون کنم (۱۸۲)

قدی چو الف که بود ما را از تباب فراق کرد چون نون (۱۸۳)

ز) تشبیه ماه و هلال عید :

پر از نقط ورق چرخ بر حواشی او هلال عید چون نونی به آب زر مسطور (۱۸۴)

شاعر هلال ماه شب عید را به حرف نونی مانند کرده است که با آب طلا نوشته شده باشد . بدیهی است که «نقط» در مصراع اول استعاره از ستارگان است .

ح) تشبیه به «نون» در مفهوم کنایی تواضع گزیدن و تسلیم شدن :

همه عالم چو حرف «ن» از آن در خدمت مانده که از کل نکورویان تویی خاص آن جان ای جان (۱۸۵)

سر بریده راه رفتن چون قلم پا و سرافکنده چون نون آمدن (۱۸۶)

یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق گفتمش چونی به جوابم داد بر قاتون خویش
گفت: بودم اندرین دریا غذای ماهی ای پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذالتون خویش (۱۸۷)

ح (تشبیه به «نون» از جهت اقتدار و توانایی مدوح :

ارادتش سر پرگار اگر بجنباوند جهان به حیطة در آرد چو نون و نقطه نون (۱۸۸)

برخی از شاعران به یاری حروف الفبا از جمله «ن» تشبیهات شگرف و بدیعی آفریده‌اند چنانکه حکیم خاقانی در دو بیت زیر کجاوه را به «ن» مانند کرده است :

مانند کزاوه حامله خوش خوام را اندر شکم دو بچه بمانده محصرش
یا بی قلم دو نون مربع نگاشته اندر میان چو «تا» دو نقطه کرده مضمزش (۱۸۹)

و نیز تشبیه مشروط آسمان به نون در بیت زیر از همان شاعر حکیم :

دایره میم منوچهر از ثوابت برتر است آفرینش در میانش نقطه‌ای پس بی‌نوا
گر سما چون میم نام او نبود از نخست هم چو نون در هم شکستی تا کتون سقف سما (۱۹۰)

فیاض لاهیجی، دامن شخص مورد نظر خود را که حرص و طمّاع است، به هنگام جمع مال به «ن» مانند کرده و دل او را هنگام صرف مال به «میم» تشبیه نموده است. به عبارت دیگر مشبّه از جهت فراخی دامن به «ن» و از جهت بخل و دل تنگی به «م» مانند شده است :

برای جمع فراخ است دامن چو نون به وقت صرف دلت تنگ هم چو حلقه میم (۱۹۱)

ها (= هـ)

حرف سی و یکم از حروف الفبای فارسی، در حساب جمل برابر عدد پنج و در تقویم نجومی نمودار برج سنبله و علامت سیاره زهره است. (۱۹۳) موارد تشبیه به این حرف، در شعر شاعران معدود و انگشت شمار است. حکیم نزاری، های آخر کلمه مه را در نظر داشته و چهره محبوب خود را به آن تشبیه نموده است:

رخمی چون‌های مه بالای سروی کشیده شین شب بر روز دالی (۱۹۳)

حکیم خاقانی، گوش اسب ممدوح خود را به های مشق تشبیه کرده است. های مشق، همان های دو چشم یا های هوز است و از جهت آنکه مد کوچک بین دو چشم فاصله ایجاد کرده «مشق» نامیده شده، نام دیگر این «ه» «خصیة الحمار» و «اذن الفرس» است. (۱۹۴) شاعر به اعتبار نام اخیر گوش را به «های مشق» مانند کرده است:

عید افسر است بر سر اوقات بهر آنک شبهی است عین عید ز نعل تکاورش
چون عید نعلش و ز نقش گوش و چشم های مشق آمد و میم مدورش (۱۹۵)

بدیهی . . . حکیم خاقانی، نعل اسب رابه «ع»، گوش را به «ه» و چشم را به «م» تشبیه نموده است. کمال الدین مسعود خجندی، در بیت ذیل دو چشم بیفنده را به دو چشم «هی» (= هـ) مانند کرده است:

مسانده بر میم آن دهان حیران چشم نظارگی چو دیده «هی» (۱۹۶)

این گونه است بیت زیر از خواجوی کرمانی:

به هم در دوز چشم‌های هستی زهم بر در دهان میم مستی (۱۹۷)

یا (= ی)

حرف سی و دوم از حروف الفبای فارسی در حساب جمل برابر عدد ده و در تقویم نجومی، علامت برج دلو و سیاره مشتری است. (۱۹۸) این حرف نیز از حروفی است که در تشبیه کم تر مورد توجه شاعران قرار گرفته است. آن دسته از شاعرانی که این حرف را به عنوان مشبّه به به کار برده اند، بیش تر خمیدگی آن را در نظر داشته اند. مانند بیت زیر:

الف) تشبیه ماه به «ی»:

زعید داد خبر خلق را طلوع مهلال
به آخر رمضان و به اول شوال
گر او زعید نشان است طرفه نیست که هست
به قد چون «عین» و به صورت چو «یا» و به شکل چو «دال» (۱۹۹)

ب) تشبیه به «ی» از نظر خمیدگی و تواضع:

ای پیش تو سنایی گه «یا» و گه الف
او را به تیغ هجر چو «نون» و چو «سین» مکن (۲۰۰)

پایم چو لام خم پذیر است
دستم چو دو یا شکنج گیر است
نام تو مرا چو نام دارد
کا و نیز در «یا» دو «لام» دارد (۲۰۱)

حکیم دو پای مجنون و دو دست او را به ترتیب، به «لام» و «یا» مانند کرده است و از زبان مجنون سروده است که باعث خمیدگی دست و پای من نام توست که مرا چون واژه «لیلی» دارای دو «لام» و در «یا» کرده است.

مد و همزه

همزه حرفی است صامت که در زبان فارسی وجود ندارد. اما در کلمات عربی به کار می‌رود. مد نیز علامتی است که روی الف برخی از واژه‌ها قرار می‌گیرد مانند آب، آفتاب، و... (این الف به الف معدود مشهور است). در زبان عربی اگر یک یا دو همزه و یک الف کنار هم واقع شوند به جای همزه ساکن دوم از علامت مد استفاده می‌شود، مانند آجل که دراصل آجل بوده است. شاعر در تشبیه مرکب زیر چگونگی قرار گرفتن برگ‌های شاسپرم و شاخه را به قرار گرفتن همزه در اطراف مد مانند کرده است:

آن برگ‌های شاسپرم بین و شاخ او چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود (۲۰۲)

هنر نمایی شاعران در تشبیهات حرفی

شاعران ادب پارسی به یاری ذوق و قریحه شاعرانه خود علاوه بر آنکه از حروف الفبا در تشبیه بهره‌ها برده، معانی و نکته‌های زیبای آفریده‌اند. با فراهم آوردن دو یا چند مشبّه به حرفی در یک بیت، مفاهیم گسترده‌ای را در همان یک بیت گنجانده‌اند که آدمی تنها با دقت نظر و هوشیاری به آن مفاهیم پی می‌برد. نگارنده در ذیل به عنوان حسن ختام و مقال نمونه‌هایی از این ابیات هنرمندانه را ذکر نموده است:

اگر کسی بکند نسبت قدش با سرو علوم یقین میانه ما بار قاف و دالی هست (۲۰۳)

شاعر از «قاف و دال» هم قد خمیده را برای درخت سرو اراده کرده است و هم واژه «قد» را که مرکب از دو حرف «قاف و دال» است. از سوی دیگر یکی از معانی ترکیب «قاف و دال» در فرهنگ لغت، مزخرف و هرزه است. با توجه به معنی اخیر شاعر می‌گوید: اگر قد او را به سرو نسبت دهند و مانند کنند، سخن یاوه و

هرزه‌ای بر زبان رنده‌اند .

و نیز این بیت :

دل بعمار من از دال و الف خالی نیست تا قد چون الف و زلف چو دال است او را (۲۰۴)

«دال و الف» در مصراع اول، با توجه به کلمه بیمار، واژه «داه» را به ذهن مبتادر می‌کند که به معنی رنجوری است. با توجه به این معنی، مصراع این گونه قابل تاویل است که: با وجود قد چون الف و زلف چون دال معشوق، دل من همواره رنجور و دردمند عشق اوست. اگر به تشبیه الف قد و دال زلف در مصراع دوم دقت کنیم و دال و الف مصراع اول را مشبّه به زلف و قد فرض نماییم، مصراع اول این گونه معنا می‌شود که: دل من از یاد زلف چون دال و قد چون الف محجوب خالی نیست. از این قبیل بازی‌ها و هنرنمایی‌های حرفی که بر مبنای تشبیه صورت می‌گیرد در دیوان کمال الدین مسعود خجندی، مراراً بدیع و زیبایی وجود دارد چنانکه در ذیل آمده است:

به هجران جنگ‌ها داریم بی‌زلف و دهان تو از آن میم و دو دال امروز می‌باید مدد ما را (۲۰۵)

شاعر دهان را به «میم» و دو گیسوی محجوب را به دو «دال» مانند کرده و از آن‌ها واژه «مدد» را اراده کرده است.

عقل گفت: آربه حسن آنی هست آن قد و ابروی فلان باشد
این چه جای تامل است کمال الف و نون برای آن باشد (۲۰۶)

واژه «آن» هم قد و ابروی محجوب را تداعی می‌کند - چراکه قد مانند الف و ابرو مانند نون است - و هم «لطیفه‌ای نهانی» و «کیفیت غیرقابل توصیف» را، همان لطیفه‌ای که خواجه شیراز نیز آن را در نظر داشته است:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است (۲۰۶)

همچنین است واژه «آن» در بیت زیر:

قامتی همچون الف داری و ابرویی چو نون در تو هر آنی که گفتند از بی آن گفته‌اند (۲۰۷)

گردابی با دو دن زلف قد چون الف هرکجا در عشق مظلومی است یابد از تو داد (۲۰۸)

کلمه «داد»، هم دو گیسوی فروهشته دال مانند و «الف» قد را به ذهن متبادر می‌کند و هم مفهوم انصاف و عدل را.

دال زلف و الف قامت و میم دهنش هر سه دام‌اند و بدان صید جهانی چو منش (۲۱۱)

هر یک از حروف «دام» به ترتیب مشبّه به زلف، قامت و دهان است.

زان سر زلف و دهان دل خون شده است خون شود چون دال پیوندد به میم (۲۱۲)

چون «د» به «م» پیوندد، واژه «دم» را می‌سازد که به معنی خون است. تشبیه ملفوف زلف به دال و دهان به میم نیز روشن و آشکار است.

دیده تا میم دهان و نون ابروی تو دید نقش آن بستم به دل چون برد هر دو نقش من (۲۱۳)

«من» هم مرکب از «م» مشبّه به دهان و «ن» مشبّه به ابرو است و هم ضمیر است.

پی‌نوشت‌ها: *

۱. سنایی: دیوان، ص ۶۵.
۲. مولوی: کلیات شمس، ص ۴۹.
۳. کلیم همدانی: دیوان، ص ۴۵.
۴. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۳۲۵.
۵. مولوی: کلیات شمس، ص ۵۴۹.
۶. نظامی: لیلی و مجنون، ص ۱۸۲.
۷. سنایی: دیوان، ص ۶۵.
۸. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۳۳۳.
۹. خاقانی: دیوان، ص ۲۵.
۱۰. مصطفی، ابرو الفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل الف (=).
۱۱. سعدی: کلیات، ص ۵۱۷.
۱۲. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۷.
۱۳. خواجه حافظ: دیوان، غ ۳۱۷، ب.
۱۴. خجندی، کمال الدین مسعود: دیوان، ص ۶۱.
۱۵. همان، ص ۲۷۶.
۱۶. همان، ص ۳۰۷.
۱۷. همان، ص ۵۱۳.
۱۸. همان، ص ۶۷۴.
۱۹. همان، ص ۸۳۶.
۲۰. کلیم همدانی: دیوان، ص ۲۵۷.
۲۱. صائب: دیوان، به تصحیح محمد قهرمان ج ۲، ص ۱۶۳۰، هم او، کلیات، با مقدمه
- مرحوم امیری فیروزکوهی، ص ۸۶۴.
۲۲. همان، به تصحیح محمد قهرمان، ج ۵، ص ۲۴۲۰ و همان با مقدمه امیری فیروزکوهی، ص ۶۱۶.
۲۳. عطار: دیوان، ص ۵۲۴.
۲۴. همان، ص ۳۶۹.
۲۵. نظامی: مخزن الاسرار، ص ۱۴۴.
۲۶. هم او، لیلی و مجنون، ص ۲۰۷.
۲۷. خجندی: دیوان، ص ۷۲۸.
۲۸. همان، ص ۸۸۵.
۲۹. دهخدا: امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۶.
۳۰. خاقانی: دیوان، ص ۲۹.
۳۱. همان، ص ۳۴۶.
۳۲. جهان ملک خاتون: دیوان، ص ۴۴۵.
۳۳. کلیم همدانی: دیوان، ص ۱۱۹.
۳۴. نظامی: مخزن الاسرار، ص ۱۳.
۳۵. همان، ص ۱۴۴.
۳۶. خاقانی: دیوان، ص ۲۳۶.
۳۷. همان، ص ۳۲۵.
۳۸. صائب: دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، ج ۶، ص ۳۳۲۴.
۳۹. همان، ج ۳، ص ۱۳۵۰.
۴۰. همان، ج ۳، ص ۱۴۹۸، و نیز، کلیات، با مقدمه مرحوم امیری فیروزکوهی، ص ۳۷۳.

* مشخصات کامل منابع در فهرست منابع و مآخذ آمده است. در ضمن شرح علائم اختصاری مذکور در متن بدین قرار است:
ب = بیت، ج = جلد، ح = چاپ، ش = شمس، ص = صفحه، غ = غزل.

۴۱. پادشاہ، محمد: فرهنگ آندراج، ذیل «الف داغ» و نیز رامپوری، غیاث الدین محمد: غیاث اللغات، ذیل همان.
۴۲. کلیم ہمدانی: دیوان، ص ۳۶۱.
۴۳. همان، ص ۵۲۶.
۴۴. خاقانی: دیوان، ص ۴۴.
۴۵. سنایی: دیوان، ص ۳۲۱.
۴۶. خاقانی: دیوان، ص ۸۹۸.
۴۷. خواجری کرمانی: خمسه، روضۃ الانوار، ص ۵۴.
۴۸. خاقانی: دیوان، ص ۲۸۷.
۴۹. عطار: دیوان، ص ۳۶۹.
۵۰. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «ب».
۵۱. سنایی: دیوان، ص ۴۸۰.
۵۲. نظامی: مخزن الاسرار، ص ۱۴۴.
۵۳. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «ج».
۵۴. حافظ: دیوان، غ ۳۶، ب ۳.
۵۵. جهان ملک خاتون: دیوان، ص ۷۹.
۵۶. همان، ص ۲۴۱.
۵۷. همان، ص ۳۶۹.
۵۸. همان، ص ۳۹۷.
۵۹. خاقانی: دیوان، ص ۶۲۴.
۶۰. انوری: دیوان، ص ۳۵۱.
۶۱. منوچہری: دیوان، ص ۷۰.
۶۲. انوری: دیوان، ص ۳۵۳.
۶۳. مولوی: کلیات شمس، ص ۶۵۸.
۶۴. فیاض لاهیجی: دیوان، ص ۱۴۰.
۶۵. خواجری کرمانی: غزلیات، ص ۲۸۳.
۶۶. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «ح».
۶۷. خواجری کرمانی: غزلیات، ص ۳۹.
۶۸. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «د».
۶۹. خاقانی: دیوان، ص ۴۵۳.
۷۰. سنایی: دیوان، ص ۴۷۴.
۷۱. همان، ص ۳۹۱.
۷۲. خجندی: دیوان، ص ۵۲۳.
۷۳. همان، ص ۵۴۹.
۷۴. همان، ص ۴۱۴.
۷۵. همان، ص ۶۵۷.
۷۶. همان، ص ۸۳۰.
۷۷. همان، ص ۵۲۵.
۷۸. ناصر خسرو: دیوان، ص ۳۰۰.
۷۹. همان، ص ۲۹۴.
۸۰. سنایی: دیوان، ص ۱۰۴.
۸۱. همان، ص ۶۳.
۸۲. عطار: دیوان، ص ۴۷۷.
۸۳. جهان ملک خاتون: دیوان، ص ۳۶۸.
۸۴. همان، ص ۷۴.

۸۵. خواجوی کرمانی: خمسه، روضۃ الانوار، ص ۵۰.
۸۶. صائب: دیوان، بہ تصحیح محمّد قہرمان، ج ۳، ص ۳۴۱۸ و ہم او، کلیات، با مقدمہ مرحوم امیری فیروزگرہی، ص ۷۷۴.
۸۷. ناصر خسرو: دیوان، ص ۴۴۵.
۸۸. همان، ص ۴۷۲.
۸۹. سنایی: دیوان، ص ۱۹۵.
۹۰. مولوی: کلیات شمس، ص ۱۰۳.
۹۱. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «ر».
۹۲. سلمان ساوجی: دیوان، ص ۵۷۹.
۹۳. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «س».
۹۴. عطار: دیوان، ص ۱۹۳.
۹۵. سنایی: دیوان، ص ۵۱۱.
۹۶. سعدی: کلیات، ص ۷۴۲.
۹۷. سنایی: دیوان، ص ۳۶۷.
۹۸. خاقانی: دیوان، ص ۳۷۰.
۹۹. همان، ص ۴۱۱.
۱۰۰. انوری: دیوان، ص ۳۹۲.
۱۰۱. همان، ص ۳۷۶.
۱۰۲. همان، ص ۲۸۹.
۱۰۳. خاقانی: دیوان، ص ۲۲۸.
۱۰۴. خجندی: دیوان، ص ۸۸۰.
۱۰۵. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۲۸۶.
۱۰۶. انوری: دیوان، ص ۳۷۵.
۱۰۷. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۳۷۷.
۱۰۸. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۲۳۲.
۱۰۹. خاقانی: دیوان، ص ۳۸۸.
۱۱۰. همان، ص ۲۶۱.
۱۱۱. خواجوی کرمانی: خمسه، روضۃ الانوار، ص ۹۶.
۱۱۲. سلمان ساوجی: دیوان، ص ۵۵۶.
۱۱۳. انوری: دیوان، ص ۸۷.
۱۱۴. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۲۵۶.
۱۱۵. خاقانی: دیوان، ص ۸۹۸.
۱۱۶. سنایی: دیوان، ص ۴۱۴.
۱۱۷. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۳۵۰.
۱۱۸. همان، ص ۳۴۹.
۱۱۹. مولوی: کلیات شمس، ص ۱۰۲۲.
۱۲۰. همان، ص ۵۰۸.
۱۲۱. همان، ص ۵۸۱.
۱۲۲. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «ل».
۱۲۳. دہخدا: لغت نامہ، ذیل «لام».
۱۲۴. انوری: دیوان، ص ۳۱۸.
۱۲۵. همان، ص ۳۲۲.
۱۲۶. سنایی: دیوان، ص ۳۸۱.
۱۲۷. ناصر خسرو: دیوان، ص ۳۱۲.
۱۲۸. سنایی: دیوان، ص ۷۴.
۱۲۹. خاقانی: دیوان، ص ۲۱۷.
۱۳۰. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل «م».

۱۳۱. نظامی: خسرو و شیرین، ص ۳۹۰.
۱۳۲. همان، ص ۱۵۰.
۱۳۳. همان، ص ۳۹۱.
۱۳۴. عطار: دیوان، ص ۱۴۹.
۱۳۵. جهان ملک خاتون: دیوان، ص ۷۹.
۱۳۶. همان، ص ۲۴۱.
۱۳۷. همان، ص ۳۹۷.
۱۳۸. همان، ص ۳۹۷.
۱۳۹. خجندی: دیوان، ص ۴۹.
۱۴۰. همان، ص ۵۶۹.
۱۴۱. صفای اصفہانی: دیوان، ص ۵۲.
۱۴۲. خاقانی: دیوان، ص ۵۲۴.
۱۴۳. عطار: دیوان، ص ۴۱۰.
۱۴۴. ناصر خسرو: دیوان، ص ۳۲۶.
۱۴۵. همان، ص ۳۳۱.
۱۴۶. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۲۷۷.
۱۴۷. حکیم نزاری: دیوان، ص ۱۵۷.
۱۴۸. سنایی: دیوان، ص ۱۹۷.
۱۴۹. مولوی: مثنوی، دفتر سوم، ص ۱۱۱.
۱۵۰. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۲۰۲.
۱۵۱. صفای اصفہانی: دیوان، ص ۴۳.
۱۵۲. خاقانی: دیوان، ص ۳۱۳.
۱۵۳. سجادی، ضیاء الدین: فرہنگ لغت و عبرت با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی، ذیل «حرف قوم».
۱۵۴. خسرو: دیوان، ص ۵۳۲.
۱۵۵. همان، ص ۳۴۷۸.
۱۵۶. عطار: دیوان، ص ۱۷۰.
۱۵۷. همان، ص ۴۵۰.
۱۵۸. سلمان ساوجی: دیوان، ص ۵۶۲.
۱۵۹. خجندی: دیوان، ص ۱۴۹.
۱۶۰. همان، ص ۷۱۴.
۱۶۱. همان، ص ۸۳۱.
۱۶۲. همان، ص ۸۱۵.
۱۶۳. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۵۹۱.
۱۶۴. مؤسسانہ شاعرین بیت را نمی شناسم، می پنداریم از شیخ اجل سعدی است اما در کلیات او بہ تصحیح محمد علی فروغی نیز یافت شد.
۱۶۵. خجندی: دیوان، ص ۲۶۳.
۱۶۶. همان، ص ۴۷۰.
۱۶۷. سعدی: کلیات، ص ۶۷۵.
۱۶۸. ناصر خسرو: دیوان، ص ۲۷۵.
۱۶۹. همان، ص ۴۳۸.
۱۷۰. همان، ص ۴۳۸.
۱۷۱. همان، ص ۵۱۳.
۱۷۲. عبدالواسع جبلی: دیوان، ص ۹۳.
۱۷۳. همان، ص ۹۴.
۱۷۴. نظامی: لیلی و مجنون، ص ۱۶۶.
۱۷۵. همان، ص ۲۰۳.
۱۷۶. عطار: دیوان، ص ۱۶۶.
۱۷۷. حافظ: دیوان، غ ۱۰۷، ب ۷.
۱۷۸. خواجوی کرمانی: غزلیات، ص ۴۶۱.

۱۷۹. همان ، ص ۸۳ .
۱۸۰. همان ، ص ۲۷۰ .
۱۸۱. همان ، ص ۷۴ .
۱۸۲. جهان ملک خاتون : دیوان ، ص ۲۴۹۸ .
۱۸۳. همان ، ص ۳۸۰ .
۱۸۴. همان ، ص ۴۲۹ .
۱۸۵. ہدایت : مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۴۰۷ .
۱۸۶. سنایی : دیوان ، ص ۴۵۹ .
۱۸۷. عطار : دیوان ، ص ۴۴۱ .
۱۸۸. مولوی : کلیات شمس ، ص ۴۸۸ .
۱۸۹. فیاض لاهیجی : دیوان ، ص ۵۳ .
۱۹۰. خاقانی : دیوان ، ص ۲۱۷ .
۱۹۱. همان ، ص ۲۰ .
۱۹۲. فیاض لاهیجی : دیوان ، ص ۵۳ .
۱۹۳. مصفی ، ابوالفضل : فرهنگ اصطلاحات نجومی ،
ذیل «ہ» .
۱۹۴. حکیم نزاری : دیوان ، ص ۵۳۸ .
۱۹۵. دہخدا : لغت نامہ ، ذیل «ہاء مشق» .
۱۹۶. خاقانی : دیوان ، ص ۲۲۵ .
۱۹۷. خجندی : دیوان ، ص ۹۲۰ .
۱۹۸. خواجوی کرمانی : خمسه ، گل وانور ،
ص ۵۷۴ .
۱۹۹. مصفی ، ابوالفضل : فرهنگ اصطلاحات نجومی ،
ذیل «ی» .
۲۰۰. عبدالواسع جبلی : دیوان ، ص ۲۳۷ .
۲۰۱. سنایی : دیوان ، ص ۴۷۳ .
۲۰۲. نظامی : لیلی و مجنون ، ص ۷۸ .
۲۰۳. متوجہری : دیوان ، ص ۲۹ .
۲۰۴. جهان ملک خاتون : دیوان ، ص ۹۵ .
۲۰۵. خجندی : دیوان ، ص ۲۶ .
۲۰۶. همان ، ص ۷۳ .
۲۰۷. همان ، ص ۴۳۱ .
۲۰۸. حافظ : دیوان ، غ ۶۴ ، ب ۵ .
۲۰۹. خجندی : دیوان ، ص ۳۲۸ .
۲۱۰. همان ، ص ۴۲۰ .
۲۱۱. همان ، ص ۶۱۸ .
۲۱۲. همان ، ص ۶۱۸ .
۲۱۳. همان ، ص ۸۲۸ .

منابع و مأخذ:

۱. انوری، اوحدالدین محمد: دیوان، به اهتمام محمد نفی مدرس رضوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج چهارم، ۱۳۷۲ ش.
۲. پادشاه، محمد: فرهنگ آندراج، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۵ ش.
۳. جهان ملک خاتون: دیوان کامل، به کوشش پوران دخت کاشانی راد و دکتر کامل احمد نژاد، تهران، زوآر، ج اول، ۱۳۷۴ ش.
۴. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد: دیوان، به اهتمام علامه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوآر، ج چهارم، ۱۳۶۲ ش.
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین: دیوان، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران، زوآر، ج سوم، ۱۳۶۸ ش.
۶. خجندی، کمال الدین مسعود: دیوان، به اهتمام ک. شید فر، مسکو، اکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی خاورشناسی، ۱۹۷۵ م.
۷. خواجهی کرمانی، کمال الدین ابوالعطاء محمود: خمسه، به تصحیح سعید نیاز کرمانی، کرمان، دانشگاه باهنر، ج اول، ۱۳۷۰ ش.
۸. خواجهی کرمانی، کمال الدین ابوالعطاء محمود: غزلیات، به کوشش حمید مظهري، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۱ ش.
۹. دهخدا، میرزا علی اکبر: امثال و حکم، تهران، امیرکبیر، ج هفتم، ۱۳۷۰ ش.
۱۰. دهخدا، میرزا علی اکبر: لغت نامه، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۷۱ ش.
۱۱. رامپوری، غیاث الدین محمد: غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ج دوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۲. سجادی، ضیاء الدین: فرهنگ لغات و تعبیروا با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، تهران، زوآر، ۱۳۷۴ ش.

۱۳. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین: کلیات، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، امیر کبیر، چ پنجم، ۱۳۶۵ ش.
۱۴. سلمان ساوجی، جمال الدین: دیوان، به اهتمام منصور مشفق، تهران، انتشارات صفی علی شاه، ۱۳۶۷ ش.
۱۵. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم: دیوان، به اهتمام پرویز بابایی، تهران، نگاه، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی: دیوان، چ سوم، به کوشش محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۳ ش.
۱۷. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی: دیوان، چ چهارم، به کوشش محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی: دیوان، چ پنجم و ششم، به کوشش محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی: کلیات، با مقدمه مرحوم امیری فیروزکوهی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام.
۲۰. صفای اصفهانی، محمد حسین: دیوان، به اهتمام احمد سهیلی خواتساری، تهران، نشر آقبال، ۱۳۶۲ ش.
۲۱. عبدالواسع جبلی: دیوان، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، تهران، امیر کبیر، چ سوم، ۱۳۶۱ ش.
۲۲. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: دیوان، به تصحیح مرحوم سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابخانه ستایی، چ سوم.
۲۳. قیاض لاهیجی، عبدالرزاق: دیوان، به اهتمام دکتر امیر یانوی کریمی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. کلیم همدانی، ابوطالب: دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش.
۲۵. مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.

۲۶. منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد: دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر، چ اول، ۱۳۷۰ ش.
۲۷. مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، از روی چاپ نیکلسون، تهران، انتشارات طلوع، چ چهارم، ۱۳۶۸ ش.
۲۸. مولوی، جلال‌الدین محمد: کلیات شمس، تهران، امیرکبیر، چ نهم، ۱۳۶۲ ش.
۲۹. ناصر خسرو قبادیانی: دیوان، تهران، نشر نگاه، ۱۳۷۳ ش.
۳۰. نزاری قهستانی، سعیدالدین: دیوان، با مقابله و تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۳ ش.
۳۱. نظامی، حکیم ابومحمد الیاس: خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶ ش.
۳۲. نظامی، حکیم ابومحمد الیاس: لیلی و مجنون، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶ ش.
۳۳. هدایت، رضاقلی خان: مجمع الفصحی، چ سوم، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، چ اول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی